

۱۶۷۹۰

| | |
|-------------|--|
| مجله | ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد |
| تاریخ نشر | پائیز ۱۳۷۲ |
| شماره | سوم و چهارم سال بیست و هشتم |
| شماره مسلسل | ۱۰۲ - ۱۰۴ |
| محل نشر | مشهد |
| زبان | فارسی |
| نویسنده | محمدضاراث محصل |
| تعداد صفحات | ۱۰۸۴ - ۱۰۹۳ |
| موضوع | اهداف معنایی و انگلیزی در کاربرد قرآن و حدیث |
| سرفصلها | پیرزدهایی از قرآن و حدیث در آرای فارسی |
| کیفیت | |
| ملاحظات | |

اهداف معنایی و انگیزشی در کاربرد قرآن و حدیث^۱

پیشکش به روان استادم ، انسان شایسته ،
 دکتر احمدعلی رجایی

الف - مقدمه ای در اهمیت قرآن و ضرورت دانستن آن :

ادبیات فارسی از جهت غنا و تنوع آثار در میان زبانهای دنیا کم نظیر است زیرا از طرفی وارث فرهنگ و تمدنی کهن است که نشانه هایش از قدیم ترین زمان بر سینه کوهها و اوراق دفترها و کتابها باز مانده است و از سوی دیگر یکی از زبانهای عمده جهان اسلام، بهره برنده و واسطه ارتباط تعلیمات قرآنی است که سرتاسر دنیا از شرق تا غرب مدیون احکام و معارف انسانساز آن است، از این رو، دانستن قرآن و حدیث و درک معنیها و مضمونهای والای آن پیوسته مورد نظر مردم، بویژه ادب دوستان و متفکران بوده است. به بیان دیگر ادبیات فارسی مجموعه ای از اشاره ها و نکته های دقیق و ظریف است که بدون داشتن آگاهیهای خاص، دریافت معانی آنها امکان ندارد و بهره بردن از تعلیمات، حتی درک زیبایی و لذت بردن از آنها بی وجود این آگاهیها ممکن نمی شود. به این سبب، آن که ادبیات را برگزیده است، ناگزیر باید مقلمانی از دانشهای مختلف را فرا گیرد، اصطلاحات عمده هر دانش را بشناسد، نحوه کاربرد و هدف از آن را بداند. همچنین به وسایل تشخیص معانی کلی، و راههای

دریافت آن مجهز باشد تا بتواند نشانه‌ها و اشاره‌ها را دریابد و بدرستی داوری کند . آیا ممکن است کسی از قرآن بی اطلاع باشد و مثلاً معانی اشعار زیر را درک کند ؟
خورشید و ماه از وی خجیل گوهر نثار سنگ دل

کز بیم او پشمین شود هر لحظه کوه آهنین^۲

یا :

گسر بگویم وین بیان افزون شود خود جگر چبود که که ها خون شود
خون شود که‌ها و باز آن بفسرد تو نبیتی خون شدن کسوری ورد^۳
یا آگاهی از حدیث نبوی نداشته باشد و لطف سخن مولوی را دریابد که :

گفت پیغمبر که خسبد چشم من لیک کی خسبد دلم اندر و سن^۴

اگر نظامی عروضی در باب دبیری می گوید : «عادت باید کرد به خواندن کلام ربّ العزّه و اخبار مصطفی (ص) و آثار صحابه و امثال عرب و کلمات عجم»^۵ و بحق معتقد است که : «غایت فصاحت قرآن ، ایجاز لفظ و اعجاز معنی است و هرچه فصحا و بلغا را امثال این تضمین افتاده است تا به درجه ای است که دهشت همی آورد و عاقل و بالغ از حال خویش همی بگردد»^۶ نه تنها سخنی بگزارف نگفته ، بلکه یکی از بایسته های عمده سخنوری و سخنرانی را یاد کرده است که : «لَوَ اَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلٰی جَبَلٍ لَّرَاٰیْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ»^۷.

آری قرآن برای مسلمانان هم زبان دل است و هم ترجمان اعتقاد ؛ شنیدن آن تقدّسی را متداعی می کند که هم آرام بخش است و هم شکوهمند ، شکوهی معنوی که همه رحمت است و شفای دل که : «وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَاءً مَّوْثِقًا وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ» ، و آرامشی که نتیجه آن هدایت و ایمان است که : «هُدًی لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدٰی وَالْفُرْقَانِ» . به علاوه بخش عمده ای از عاطفه جمعی همه مسلمانان را به خود اختصاص می دهد ، رشته استواری است که میان آنان پیوند برادری ایجاد کرده ، هم ضامن بقا و دوام خود است و هم جوادانگی اعتقادات اسلامی را تضمین

می کند . و همین هم تحریف و تغییر احکام آن را مانع است .

بهره وری شاعران و نویسندگان از تأثیر و جاذبه آیات و احادیث به دلیل همین تقدّس و عزّت است که کتاب و سنت در ذهن و ضمیر مسلمانان دارد و شکوه و اقتداری که در ولایی معانی و فخامت الفاظ آن برای غیر مسلمانان است .

به کوتاهتر سخن ، قرآن و سنت بزرگترین یاور و مددکار ، و استوارترین پناهگاه برای همه نویسندگان و شاعران اسلامی بوده است ، حتی کسانی هم که اندیشه ای نا همسو با اسلام داشته اند به این ریسمان خدایی چنگ یازیده اند گرچه از این تمسک طرفی بر نبسته بلکه گمراهتر شده اند که : «يُضِلُّ بِهٖ كَثِيْرًا وَّ يَهْدِيْ بِهٖ كَثِيْرًا وَّ مَا يُضِلُّ بِهٖ اِلَّا الْفٰسِقِيْنَ»^۸ و کلام مولانا بدین معنی اشارت دارد :

در ثبی فرمود کسین قرآن زدل هادی بعضی و بعضی را مضل^۹
از این نمونه نیز کسانی هستند که نصوص الهی را متکر نبوده اند اما قرآن و حدیث را وسیله مطامع دنیایی خویش نموده و آن را به نفع خود تفسیر کرده اند ، آنان نیز به یقین از رستگاری محروم مانده اند و حبل الله از تغییر و تحریف نگه داشته شده است :

| | |
|-------------------------------|---|
| مصطفی را وعده کرد الطاف حق | گر بگیری تو نمیرد این سبب |
| من کتاب و معجزت را رافعم | بیش و کم کن را ز قرآن دافعم |
| من تو را اندر دو عالم رافعم | طاعشان را از حدیث دافعم |
| کس نتواند بیش و کم کردن در او | تو ، به از من حافظی دیگر مجبو ^{۱۰} |

ب - هدفهای معنایی از کاربرد قرآن و حدیث :

نحوه کاربرد آیه ها و استفاده از روایتها و اشارتها بسته به نوع هدف تفاوت می کند . در قرآنهای مترجم و کتابهای تفسیر ، یا نوشته هایی از این نوع مانند کتابهای احکام ، فقه و علوم قرآنی چون هدف آگاه کردن خواننده از اصول شرع یا تفسیر آیات

و احکام برگرفته از آنها است طبعاً کاربرد نصوص بر اساس ضابطه هایی است که از پیش مشخص شده است، معنی آیه ها و حدیثها ناظر بر لفظها و لغتهاست و تفسیر آنها هم بیرون از معیارهای شناخته شده در علوم قرآنی و درایت و روایت نیست؛ اگرچه در این نوع گاه به کتابهای تفسیری بر اساس گزارشهای فرقه ای یا تفسیرهای به رأی و تاویلی نیز بر می خوریم اما چون هدف اخبار و آگاهی است، برداشتهای مختلف و دریافتهای کاملاً متفاوت کمتر است، تنها در نوع وعظ و خطابه و نشر مجالس ممکن است به گونه های تازه ای برخورد کنیم که البته در این نوع، هدف تنها اخبار و آگاهی نیست بلکه بیان صفت و خصلتی، یا دستور دادن به کاری و بازداشتن از چیزی، همراه با اثبات مطلبی است، و آیه ها و حدیثها جنبه استهادی، تأکیدی و تأییدی دارد و به حقیقت در شمار انواع ادب و در مقوله ای است که کتاب و سنت را به عنوان یک وسیله مؤثر در اثبات هدف یا تأکید در بیان، به کار می گیرد، و چه بسا که در یک شاهد مشخص - به خلاف نوشته های تفسیری کاربردها یا احکام - کاربردها مختلف و برداشتهای متفاوت باشد. البته در نوع آثار ادبی این گوناگونی کاربرد، یا تنوع برداشت طبیعی است زیرا نویسنده، شاعر یا گوینده در پی اثبات یک مدعاست و هدفش القای معانی و بیان حکمت است و خود را مجاز می داند که از آیات و احادیث متناسب با تفسیر و تاویل این نصوص، بهره بگیرد. چنان که مولانا در جایی از آیه «و لقد کرمنا بنی آدم فحملناهم فی البر و البحر»^{۱۳} کمک می گیرد و آن را به عنوان تأیید گفته های خود در اثبات قدرت و برتری انسان بر دیگر موجودات جهان به کار می گیرد:

تو ز کرمنا بنی آدم شسهی هم به خشکی هم به دریا پانهی^{۱۴}
و جای دیگر همین آیه را در توجیه اختیار انسان نقل می کند:
زان که کرمنا شد آدم ز اختیار نیم ز نیور غسل شد نیم مار^{۱۵}
آدمی بر خنک، کرمنا سوار در کف درکش عثمان اختیار^{۱۶}

و کاربرد مختلف و برداشت متفاوت مانند: «شیخ ما گفت که سلیمان گفت هَبْ لِي مَلَكًا او را آن ملک بدادند، چون آفت ملک بدید و بدانست که آن سبب دوری است نه سبب نزدیکی به حضرت»، گفت: لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي^{۱۷} و جای دیگر: «شیخ ما گفت عزیزتر از سلیمان نباید و ملک از وی عظیمتر نباید با زین همه به دست وی جز یادی نبود» و «سلیمان الریح» آن که قدر ملکش به وی نمودند که او را از تخت فرود آوردند و صخر جتی را - که شیطانی بود - به جای او نشانند تا همان ملک که وی راند، وی نیز براند آن که سلیمان را به وی باز نمودند که این کرای آن نکند که به دنبال چشم به وی بازنگری، این را استحقاق آن نیست که تو گویی هَبْ لِي مَلَكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي^{۱۸}.

وقتی این برداشتها را در انواع نوشته های ادبی باهم تطبیق کنیم بیشتر جنبه های رمزی، باطنی، تمثیلی را در ادب حکمی و عرفانی می یابیم و این خود نیز طبیعی است زیرا در این انواع است که هدف اثبات مطلبی اعتقادی، سنتی یا اخلاقی است و گرنه در ادب ستایشی و حماسی - حتی احساسی و غنایی - استفاده از کتاب و سنت غالباً جنبه تأییدی و تأکیدی یا نکته سنجی و باریک بینی دارد و بندرت ممکن است هدف پند و حکمت یا غیر آن باشد. بنابراین بی ارتباط نخواهد بود اگر موارد زیرا را انواعی از هدفهای کاربردی آیه و حدیث در ادب عرفانی، حکمی و اخلاقی بپنداریم و در این انواع هم صادق بدانیم، اگرچه برخی از آنها ممکن است در همه موارد درست باشد. اینک اشاره ای به این هدفها:

۱- تيمسن و تبرك: نقل آیات و روایات چه به صورت اصلی و چه به فارسی، تقریباً در همه موارد، علاوه بر استشهاد و تمسک یا جنبه های دیگر، عنوان تيمسن و تبرك نیز دارد، گوینده کلام خود را با کتاب یا سنت مؤکد می کند، می آراید و برکت می بخشد و شنونده هم در برابر منطق استوار و قاطع قرآن و حدیث، و مفاهیم قانع کننده و ساکت کننده آن ناچار از پذیرش کلی یا ضمنی است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ هست کلیس در گنج حکیم
پیش وجود همه آیندگان پیش بقای همه پایندگان
اوّل و آخر به وجود و صفات هست کن و نیست کن کاینات
هر چه جز او هست بقایش نیست اوست مقدّس که فنایش نیست^{۱۹}
یا :

لله الحمد قبل كل كلام بصفت الجلال والاكرام
حمد او تاج تارك سخن است صدر هر نامه تو و کهن است
خامه چون تاج نامه آرید ذرة التّاج نام او شاید
الله الله چه طرفه نام است این ورد دل حرز جان تمام است این
پنج حرف است پس شگرف این اسم پیش گنج نهسان ذات طلسم^{۲۰}

گشایش کتابها با بسمله و سر عنوان مقدمه ها با نام خداوند علاوه بر تیمن و تبرک، بهره وری از تاثیر شگرف نام پروردگار و به یاری گرفتن عاطفه و احساس شونده نیز هست.

۲- تمسک و استشهاد: چنان که اشاره شد وقتی استشهاد مورد نظر است، چه بسا که نویسنده یا شاعر از یک آیه یا حدیث خاص برداشتهای متفاوت می کند و برابر ادعای خود آیه یا حدیثی را که با صراحت یا تأویل، با آن در ارتباط است گواه می گیرد. در این موارد غالباً آن جزء آیه یا مفهوم حدیث، مورد نظر است که با مدعای گوینده مطابقت دارد و می تواند تأیید یا تأکیدی بر گفته های او باشد، شک و تردید را بر طرف کند و شونده را به مهم دانستن لحن ادعایی و ادا سازد:

چون عبادت بود مقصود از بشر شد عبادتگاه گردنکش سقر
آدمی را هست در هر کار دست لیک از او مقصود این خدمت بدست
ما خلقت الجن و الانس این بخوان جز عبادت نیست مقصود از جهان^{۲۱}
یا :

گرنه نفس از اندرون راحت زدی رهزنان را بر تو دستی کی بدی
زان عوان مقتضی که شهوت است دل اسیر حرص و آز و آفت است
زان عوان سر شدی دزد و تباه تا عوانان را به قهر توست راه
در خبر بشنو تو این پند نکو بین جَنّیکم لکم اعدی عدو^{۲۲}

این هدف بویژه در انواع نوشته های ادبی فراوان است، و خیلی جاها اگر غرض اثبات مطلبی هم نیست استشهاد و تمسک به آیه و حدیث در بیان حکمت یا پند و مانند آن جنبه تأکیدی می گیرد. در این موارد ممکن است گوینده یا نویسنده از آیات و احادیث متعدد، تمثیلاً و ظرایف ادبی بهره برداری کند زیرا قصد او تأکید در پذیرش سخن و القای دلایلی است که موجه بودن ادعای او را از همه جهات اثبات کند و شونده یا خواننده را به یقین برساند:

پس به صورت عالم اصغر تویی پس به معنی عالم اکبر تویی
ظاهر آن شاخ اصل میوه است باطناً بهر ثمر شد شاخ هست
گر نبودی میل و او میبد ثمر کی نشاندی باغبان بیخ شجر
پس به معنی آن شجر از میوه زاد گر به صورت از شجر بودش ولاد
مصطفی زین گفت کآدم و انبیا خلف من باشند در زیر لوا
بهر این فرموده است آن ذوقنون رمز نحن الآخرون السابقون
گر به صورت من زآدم زاده ام من به معنی جدّ جدّ افتاده ام
کز برای من بدش سجده ملک وزپی من رفت بر هفتم فلک
پس زمن زایسد در معنی پدر پس زمیوه زاد در معنی شجر
اول فکر آخر آمد در عمل خاصه فکری کو بود وصف ازل^{۲۳}

و در نثر:

«ای عزیز! از این آیت چه فهم کرده ای که حق تعالی گوید:
لوانزلنا هذا القرآن علی جیل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشية الله^{۲۴} و مصطفی -

علیه السلام - گفت القرآن غنی لا فقر بعدَهُ و لا غنی دونه . ای عزیز! چون قرآن نقاب عزت از روی خود برگیرد و برقع عظمت بردارد همه بیماران فراق لقای خدا را - تبارک و تعالی - شفا دهد و جمله از درد خود نجات یابند . از مصطفی - علیه السلام - بشنو که گفت : القرآن هُوَ الدواءُ ، درینجا قرآن حلی است که طالب را می کشد تا به مطلوب رساند^{۲۵} .

۳- حکمت و پند: بجز دو مورد یاد شده در بیشتر جاها نقل آیه یا حدیث یا ذکر مضمون و مفهوم آن در حقیقت تلقین حکمت و پند ، و تعلیم بایسته های اخلاقی است که این نوع را در ادب حماسی مثلاً شاهنامه و گرشاسب نامه ، و ادب غنایی چون آثار نظامی و سعدی هم می توان دید . این اشاره ها غالباً نویسنده و شاعر را از تفصیل و اطناب بی نیاز می کند زیرا آیات و احادیث خیر الکلام است و در عین اختصار نهایت فصاحت و بلاغت دارد به حدی که گوینده یا نویسنده نیاز به شرح و تفسیر اضافی هم احساس نمی کند ، که این مضمونها در شمار عواطف جمعی مسلمانان و خاطره های ازلی آنان است . از این جمله است :

| | |
|-----------------------------|--|
| ای به تو سر رشته جان گم شده | دام تو را دانه گندم شسته |
| قرص جوین می شکن و می شکیب | تا نخسوری گندم آدم فریب |
| پیک دلی پیر و شیطان مباش | شیر امیری سگ دربان مباش |
| چرک نشاید زادیم تو شست | تا نکنی توبه آدم درست |
| عذر به آن را که خطایی رسید | کآدم از این عذر به جایی رسید ^{۲۶} |

توصیه های حکمت آمیز نیز در این شمار است مانند :

| | |
|----------------------------|-------------------------------|
| به خودش کس شناخت نتوانست | ذات او هم بد و توان دانست |
| عقل حقیقش بتسوخت نیک بتاخت | عجز در راه او شناخت شناخت ... |
| به دلیلی حواس کی شساید | گوز بر پشت قبیله کی یابد |
| عسقل رهبر و لیک تا در او | فضل او سر تو را پرد پر او |

به دلیلی عسقل ره نبیری خیره چون دیگران مکن نو خسری^{۲۷}
۲- بیان اعتقادات: این هدف بیشتر در ادب تبلیغی و حکمی مصداق دارد که غرض گوینده و نویسنده از بیان مطلب ، بازگفت اصول اعتقادی یا تبلیغ احکام شرعی است . نمونه این کاربرد را در نوع اشعار ناصر خسرو و مجالس و مواعظ به جای مانده می توان یافت . مانند :

خداوندی که در وحدت قدیم است از همه اشیا

نه اندر وحدتش کثرت ، نه محدث زین همه تنها ...

تقدم هست یزدان را چو بر اعداد و حُدان را

زمان حاصل مکان باطل حدت لازم قدم بر جا

مکن هرگز بدو فعلی اضاقت گر خرد داری

بجز ابداع یک مبدع کلمح العین اودنا^{۲۸}

امرو نهی و جنبه های ارشادی که با صراحت به بایدها و نبایدها می پردازد نیز

در این شمار است :

| | |
|----------------------------------|---|
| دیر بماندم در این سرای کهن من | تا کهنم کرد صحبت دی و بهمن ... |
| ای به شبان خفته ظن میر که بیاسود | گر تو بیا سودی این زمانه ز گشتن |
| خویشتن خویش را رونده گمان بر | هیچ نشسته نه نیز خفته میر ظن ... |
| ای بخرد با جهان مکن ستد و داد | کسوستاند ز تو کلند به سوزن |
| گر تو نخواهی که زیر پای بسایندت | دست نبایدت با زمانه پسودن |
| نو شده ای ، نو شده کهن شود آخر | گرچه به جان کوه قارنی به تن آهن ^{۲۹} |

همچنین ذکر آیه ، حدیث یا مضمون آنها به صورت توصیفی و به عنوان خبر

مطلق یا آگاهی ساده :

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| چون من سخن به شاهین بر سنجم | آفاق و انفس اند موازینم |
| نپسندم از بگردد و بگراید | بر ذره ای زیانۀ شاهینم ... |

نزدیک عاقلان غسل التحلم و ندر گلوی جاهل غسلیتم
از من چو خرز شیر مرم چندین ساکن سخن شنو که نه سنگینم^{۲۰}
نیز:

بار گران بینمت ، به توبه و طاعت بار بیفگن ، امل دراز میفگن ...
گویی بهمان زمن مهست و نمرده ست آب همی کویی ای رفیق به هاون ...
راست نیاید قیاس خلق در این باب زخم فلک را نه مغضرت و نه جوشن
علم اجلها به هیچ خلق نداده ست ایزد دانای دادگستر ذوالمن
خلق همه یکسره مهال خلدایند هیچ نه بر کن تو زین نهال و نه بشکن^{۲۱}

۵- هشدار و انداز، ترویج و تهبیح : گناه گوینده و نویسنده با صراحت امر و نپی نمی کند بلکه شتورنده و خواننده را از انجام کاری می ترساند و بر حذر می دارد یا برای به شوق افگندن و انگیزه دادن به او ، از آیات قرآن یا اخبار و احادیث بهره می گیرد . به عبارت دیگر آنچه در این مورد مطرح می شود نیازمند استدلال و شرح و تفسیر نیست زیرا مخاطب در حقیقت موضوع تردیدی ندارد و استشهاد و تمسک گوینده به آیات و احادیث بیشتر برای آن است که پرهیز او را تقویت کند یا اشتیاقش را افزونی بخشید :

ای که ندانی تو همی قسدر شب سوره و اللیل بخوان از کتاب^{۲۲}
یا :

صبر را با حق قرین کردای فلان آخر و العصر را آکه بخوان^{۲۳}
و در کلام عین القضاة :

« دریمنا از فی عیشة راضیه فی جنة عالیة ، فطوفها دائیه^{۲۴} چه فهم کرده ای اگر خواهی بدانی در نقطه سبحان الذی اسری بعبدہ لیل^{۲۵} ، عبودیت خود درست کن تا این خطاب با تو نیز باشد که : یا ایئها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرفیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جتی^{۲۶} گفت در دل بندگان من در آی تا در بهشت من

توانی آمدن^{۲۷}

۶- تفسیر خاص : این هدف بیشتر در آثار عرفانی یا تأویلهای مذهبی مصداق دارد که شاعر یا نویسنده می گوشد آیه یا حدیث را تفسیری عارفانه یا تأویلی عالمانه کند ، که همراه با استشهاد تأثیر کلام خود را افزونی بخشید و پذیرش آن را موجه تر کند :

پس کسانی کز جهان بگذشته اند لائیند و در صفات آغشته اند
در صفات حق صفات جمله شان همچو اختر پیش آن خور بی نشان
گرز قرآن نقل خواهی ای حرون خوان جمیع هم لذبنا محضرون
محضرون معدوم نبود نیک بین تا بقسای روحها دانی بقین
روح محجوب از بقا ، پس در عذاب روح واصل در بقا پاک از حجاب^{۲۸}
که برای اثبات این نکته است که فناء فی الله بقای بالله را به دنبال دارد ، و در حقیقت مفهوم بقا و فنا لازم آیه است نه معنی و تفسیر آن . یا : « شیخ ما را پرسیدند که تفسیر «نصر عزیز» چیست ؟ گفت : دشمن دو است یکی اندرون پیراهن است و دیگری بیرون پیراهن است . . . و آنک از اندرون پیراهن است هر وقت که تو را بروی دست دادند آن را «نصر عزیز» خوانند . این است تفسیر «نصر عزیز»^{۲۹} .

یا در مقام تأویل :

تو عسورت جهل را نمی بینی آن گناه شود به چشم تو پیدا
این عسورت بود آن که پیدا شد در طاعت دیو از آدم و حوا
ای آدمی ارتو علم تا مروزوی چون مادر و چون پدر شوی رسوا^{۳۰}
از جمله این تفسیرهای خاص ، نکته پایبها و ژرف نگریهای ویژه ای است که گاه در سخن بزرگان تصوف می بینیم :

« شیخ ما را پرسیدند : « من عرف الله کل لسانه » شیخ ما گفت یعنی عن خصوصه

الْخَلْقِ ، فَاِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ كَانَ اَعْرَفُ الْخَلْقِ وَاِنَّ
لَمْ يَكِلْ لِسَانَهُ»^{۲۱}.

«شیخ ما را سؤال کردند «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ» شیخ ما گفت: «مَنْ
عَرَفَ نَفْسَهُ بِالْعَدَمِ عَرَفَ رَبَّهُ بِالْوَجُودِ»^{۲۲}.

یاری گرفتن از تشبیهها و مثلها نیز در این شمار است:

«در راه که می رفت یکی از اهل هری دست بر فترک شیخ نهاده بود و در
خدمت شیخ می رفت، از شیخ سؤال کرد که ای شیخ چه گویی در این آیت که:
الرَّحْمٰنُ عَلٰی الْعَرْشِ اسْتَوٰی شیخ ما گفت: در میهنه پیر زنان باشند که یاد دارند که
خدای بود و هیچ جای عرش نبود»^{۲۳}.

۷- استنهاد از طریق مقایسه یا بیان تفصیل: در ادب ستایشی غالباً از این نوع بهره

می برند چنان که:

خضرو اسکندری به دانش و داد شریعت آب زندگسائی باد^{۲۴}
من خضر داتشم تو سکندر سیاستی هر چند خضر پیش سکندر نکوتر است^{۲۵}

یا:

اگر گردون به یک ذره بگردد بر خلاف تو همه دوران او ایام «نحسن مستمر» بادا
قوام دولت ما را چو «امر قد قضا» گشتی دوام محنت اعدا «امر قد قدر» بادا
اگر کشتی عز و جاه جز بار تو بر گیرد همه الواح مقصودش «جراد منتشر» بادا
صفای صفه صبروت به صف صابران دین چروصف جبهه الفردوس و امامنهمر» بادا^{۲۶}

در این نوع گاه شاعر یا نویسنده بی آن که قصه مورد نظر را توصیف کند
به اشاره ای بسته می کند چون می داند که مخاطب از آن داستان آگاهی دارد:

ای آسیه کرامت و ای ساره معرفت حوای وقت و مریم آخر زمان شده
این هر چهار طاهره را خامسه تویی هر ناخن از تو رابعه دودمان شده^{۲۷}
شد ازدهای جان من این ازدهای چرخ گرچه صلاح رهبر من بود چون عصا

بر من نهاد روی و فرورد سر به سر نیرنگ و سحر خاطر و طبعم چو ازدها^{۲۸}
گاه همراه با اشاره و مقایسه، تشویق و تهییج هم مورد نظر است:

خسویشتن را ز اهل بیت مصطفی گردان به دین

دل مکن مشغول اگر با دینی از بی گیسوی

قصه سلمان شود دستی و قول مصطفی

کسوز اهل البیت چون شد با زبان پهلوی

گر بیاموزی به گردون بر رسانی فسر قوش

گرچه با بند گران و اندر این تازی گوی^{۲۹}

در این نوع گاه گوینده مخاطب را با تأکید، به دانستن و آگاه شدن کامل تشویق می کند

و در همه حال نیز استنهاد مورد نظر است:

ای که ندانی تو همی قدر شب سوره و اللیل بخوان از کتاب
قدر شب اندر شب قدرست و بس بر خوان آن سوره و معنی بیاب^{۳۰}

یا:

منطقی کز وحی نبود از هواست همچو خاکسای در هوا و در هباست
گر نماید خواجه را این دم غلط زاوک و الذجم بر خوان چند خط
ناکه ما یُنطق محمد عن هوی ان هو الا یوحی احسبوی^{۳۱}

۸- تجلیل و تبجیل: شکوه معنوی و عظمت الهی قرآن و حدیث، تنها در این

نیست که تأثیر کلام را افزون می کند و استدلال و برهان را تقویت می نماید بلکه

این عظمت، ذهن گوینده را نیز پر می کند و در کلامش پرتو افکن می شود

بدان صورت که نشان می دهد گوینده، عاشق راستین و تسلیم بدون قید و شرط

است. این بزرگداشت بصراحت یا کنایه-مناسب مقام- در سخن گویندگان

آشکار است:

تا قیامت می زند قرآن ندی ای گروهی جهل را گشته ندی

که مرا افسانه می پنداشتید تخم طعن و کافری می کاشتید
 خود پدیدیت آنک طعنه می زدیت که شما فانی و افسانه بدیت
 من کلام حاتم و قایم بذات قوت جان جان و با قوت زکات
 نور خورشیدم فتاده بر شما لیک از خورشید نا گشته جدا
 نک منم ینبوع آن آب حیات نارهانم عاشقان را از معات^{۵۱}

و مولانا آن جا که از مرد کامل فانی در حق - که وجود او به نحو کمال دلیل بر وجود کامل است - سخن می گوید بدین سان تجلیل می کند:

در دو چشم من نشین ای آن که از من من تری
 تا قمر را و نمایم ، کز قمر روشن تری
 اندر آدر باغ ، تا ناموس گلشن بشکند
 ز آنک از صد باغ و گلشن خوشتر و گلشن تری
 تا که سرو از شرم قندت قند خود پنهان کند
 تا زبان اندر کشد سوسن ، که تو سوسن تری
 وقت لطف ای شمع جان ، مانند مومی نرم و رام
 وقت نیاز از آهن و پولاد تو آهن تری
 زان برون انداخت جوشن حمزه وقت کارزار
 کز هزاران حصن و جوشن روح را جوشن تری^{۵۲}
 گاه این تمجیل ، توصیفی و همراه با استدلال و برهان منطقی است :

«دریغ در هر عالم از عالمهای خدا ، قرآن را به نامی خوانند که در آن عالم دیگر نخوانند . در پرده ای قرآن را «مجید» خوانند که : «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِیدٌ» ؛ در پرده دیگر «مبین» خوانند که : «و کتاب مبین» ؛ در پرده دیگر «عظیم» خوانند و نقد آیتناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم» در پرده دیگر «عزیز» خوانند که : «أِنَّهُ لَکتابٌ عزیزٌ» ؛ در عالمی دیگر «کریم» خوانند که : «أِنَّهُ لَقرآنٌ کریمٌ» و در جهانی دیگر

قرآن را «حکیم» خوانند که : «آیاتُ الکتابُ الحَکیمُ» ؛ قرآن را چندین هزار نام است به سمع ظاهر نتوانی شنید اگر سمع درونی داری در عالم «حم عشق» این نامها پوشیده با تو در صحرا نهند . دریغ ! مگر مصطفی (ص) از این جا گفت که : «اقرأ القرآن و التمسوا غرائبَهُ» ، غرائب قرآن جستن ، کار هر کسی نباشد . ای دوست ! باش تا به کتابخانه «اولک ما خلق الله نوری» رسی آن گاه استاد ادبیت ربی فاحسن تأدیبی ، قرآن را بلا واسطه بر لوح دل تو نویسد که : «وَرَبِّکَ الْاکْرَمِ الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْانسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ» در این کتابخانه بدانی که «ن والقلم» چیست^{۵۳}.

۹- مواردی از کاربرد آیات و احادیث هست که جنبه توصیفی آن بر دیگر جنبه ها برتری دارد . در این موارد البته انذار و هشدار یا تشویق و تهییج مخاطب ، انگیزه اصلی نویسنده یا گوینده در هدف تبلیغی است اما جنبه های توصیفی ، بویژه اگر فصیح و بلیغ باشد ، هدف اصلی را تحت الشعاع قرار می دهد از این جهت ناچار اشاره صریح به هدف لازم است :

وعده کرد دست بدان شهر غریبیت بسی

جاء و نعمت که چنان خلق ندیده ست به خواب
 آن شرابی که ز کافور مزاجست در او
 مهر مُشک است بر آن پاک و گوارنده شراب
 وز زنتی که کسی دست پر ایشان ننهاد

همه دوشیزه و همزاد و نکو صورت و شاب
 تو همی گویی کاین وعده درست است ولیک
 نیست کردار تو اندر خور این خوب جواب
 وعده را طاعت باید چو مستقری تو به وعده

سرت از طاعت بر حکم نکو وعده مستاب^{۵۴}
 ۱۰- صورت دیگر استفاده از تأویل آیات و احادیث بویژه از طریق نشانه های

رمزی است که مستند آن از جمله، حدیث «ان للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطناً الی سبعة بطن»^{۵۵} است و جز باطنیه، عارفان نیز آن را مجاز شمرده و به معانی باطنی و نشانه های رمزی توجه داشته اند. این نوع را می توان در شمار تفسیر خاص - که قبلاً اشاره شد - یاد کرد، اما چون در این جا تمثیل و نشانه های رمزی بیشترین بار القای معانی را بر عهده دارد می تواند گونه ای جداگانه به شمار آید. غیر از ناصر خسرو و کسانی که به تأویل اعتقاد دارند، سنایی، عطار، مولوی، عین القضات همدانی، شیخ اشراق، ابن سینا، احمد غزالی، روزبهان بقلی شیرازی، ابن عربی و بسیاری دیگر از بزرگان و برجستگان علم و ادب و عرفان اسلامی از جنبه های سمبلیک و رمزی آیات و روایات که بیشتر ناظر بر معانی مجازی و باطنی است، استفاده کرده اند. نمونه را در تطبیق آیات سوره نور از مرصاد العباد نقل می کنیم:

«حکمت بی نهایت و قدرت بی غایت آن اقتضا کرد، که در وقت تخمیر طینت آدم به ید قدرت در باطن آدم که گنجینه خانه غیب بود، دلی زجاجه صفت بسازد، کثیفی در غایت صفا، و آن را در مشکاة جسد کشف کدر نهد، و در میان زجاجه دل مصباحی سازد که: «المصباح فی زجاجه»، و آن را سر گویند و فتیله خفی در آن مصباح نهد. پس روغن روح را که از شجره مبارکه «من روحی» گرفته است، نه شرقی عالم ملکوت بود و نه غربی عالم ملک، در زجاجه دل کرد. روغن در غایت صفا و نورانیتی بود که می خواست تا ضوء مصباح دهد، اگرچه هنوز نار بدو ناپیوسته بود «یکاد زیتها یضی ولولم تمسسه نار»، از غایت نورانیت روغن روح، زجاجه دل به کمال نورانیت «الزجاجه کانتها کوکب دری» رسید. عکس آن نورانیت از زجاجه، بر هوای اندرون مشکاة افتاد، متور کرد، عبارت از آن نورانیت عقل آمد. هوای اندرون مشکاة را که قابل نورانیت زجاجه بود قوای بشری گفتند. پرتوی که از اندرون مشکاة به روزنه های مشکاة بیرون آمد آن را حواس خمسه خوانند. و تا این آلات و اسباب مدرکات بدین وجه کمال نرسید، سر «کنت کتراً مخفیاً»

اشکارا نشد»^{۵۶}. شیخ اشراق در «صغیر سیمرغ» مقدمه ای دارد که هم تفسیر خاص است و هم بیان رمز: «روشن روانان چنین نموده اند که هر آن هدیه ای که در فصل بهار، به ترک آشیان خود بگویند و به منقار خود، پروبال خود بکنند و قصد کوه قاف کنند، سایه کوه قاف بر او افتد به مقدار هزار سال این زمان که: «و إن یوماً عند ربک کألف سنة مما تعدون» و این هزار سال در تقویم اهل حقیقت یک صبحدم است از مشرق لاهوت اعظم، در این مدت سیمرغی شود که صغیر او خفتگان را بیدار کند و نشیمن او در کوه قاف است، صغیر او به همه رسد و لکن مستمع کمتر دارد همه با وی اند و بیشتر بی وی اند»^{۵۷}. گونه دیگری از این نوع را در کتابهای قصه می یابیم بدین صورت که از زبان شخصیتها یا راویان و افراد غایب با عهد ذهنی یا لفظی، آیه یا حدیثی نقل می شود که غالباً تأییدی و تأکیدی است اما چون عنوان تمثیلی گرفته بیشتر با این مقام مناسبت دارد: «شگال گفت: «بدان که هر ابتدایی را انتهایی است و هر گاه که مدت عمر سپری شد و هنگام اجل فرارسید لحظتی مهلت صورت نهند، «فاذا جاء أجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون». و نیز بنای کارهای این عالم فانی برین نهاده شده است، بر اثر هر شادی غمی چشم می باید داشت و بر اثر هر غم شادی ای توقع می باید کرد، و در همه احوال به قضای آسمانی راضی می بود که پیرایه مردان در حوادث صبر است... جزع در توقف دار و انصاف از نفس خود بده، و ما أصابک من سیئة فمن نفسک. و در امثال آمده است که: «بداک أو کتا و قووک نفع». آنچه تیر انداز با تو کرده ست اضعاف آن از جهت تو بر دیگران زفته است... و نشوده ای «کما تدین تدان» هر چه کرده شود مکافات آن از نیکی و بدی بر اندازه کردار خویش چشم می باید داشت»^{۵۸}.

در پایان ناگزیر از یادآوری است که در کاربرد آیه ها و حدیثها بیسقیم هدفهای دیگری نیز هست که متناسب با مقام می توان دریافت، و به نامی خاص مشخص کرد. و هم باید اشاره کرد که این نصوص در شعر ستایشی نیز

کاربرد دارد، اما در بسیاری موارد نه ضرورت است و نه اعتقاد بلکه سوء استفاده ای از زمینه های اعتقادی و عواطف جمعی مردم است آن هم به حدی که گاه ترك ادب شرعی است. نهایت این که از ابتدا با تمسک به «أَحْسَنُ الشُّعْرَا كَذِبُهُ» و هم بدان سبب که مددوحان شمشیرکش را خداوند گاران تصور می کرده و تافته های جدا بافته می دانسته اند کسی متعرض این ستایشگران نشده و روش نادرست آنان را منع نکرده است. البته اینان نیز مثل دیگران از استشهاد و تمسک به آیات، عنایت خاص و توجه مددوحان را به پذیرش سخن خویش چشم می داشته اند تا افزایش «دبّه و زنبیل»^{۹۰} را راهی بیابند یا چشمهای گرسنه را پر کاهی. خَفَّفَ اللَّهُ عَنْهُمْ^{۹۱}.

یادداشتها

- ۱- فصلی از کتاب نگارنده با عنوان پرتوهایی از قرآن و حدیث در ادب فارسی، آماده چاپ.
- ۲- مولوی، مولانا جلال الدین محمد، کلیات شمس یا دیوان کبیر، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۳ جزو چهارم ص ۱۰۱ ارجاع آیات به همین چاپ است؛ ناظر بر آیه ۵ سوره ۱۰۱ «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ المنفوش».
- ۳- مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد. ا. نیکلسون، به اهتمام دکتر نصرالله پورجوادی، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، تهران ۱۳۶۳ دفتر ۳ بیت ۹۱ به بعد. ارجاعها به همین چاپ است. «ناظر بر مضمون آیه ۲۱ سوره ۵۹ «لَوَازِنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جِبَل

لرأیتُ خاشعاً متصدعاً».

- ۴- مثنوی ۳/۱۲۲۶ «تَمَامُ عَيْنَايَ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي».
- ۵- نظامی عروضی، احمد، کلیات چهار مقاله، به سعی و اهتمام و تصحیح علامه محمد قزوینی، انتشارات اشراقی ص ۱۳.
- ۶- همان کتاب ص ۲۳.
- ۷- ۲۱/۵۹ اگر این قرآن را بر کوه فرود می آوردیم مشاهده می کردی که کوه از بیم پروردگار فروتنی می گرفت و در هم فرو می ریخت.
- ۸- ۱۷/۸۲ و آنچه فرو فرستادیم از قرآن شفای دل و رحمت خدا برای مؤمنان است.
- ۹- ۲/۱۸۵ هدایت است برای مردم و راهنمایی است و جداکننده حق از باطل.
- ۱۰- سوره آیه ۲۶.
- ۱۱- مثنوی ۶/۶۵۶.
- ۱۲- همان کتاب ۳/۱۱۹۷ به بعد. ناظر بر آیه ۹ سوره ۹۵ «نَحْنُ نُزَكِّيكَ الذِّكْرَ وَأَنَّا كَلِمَاتٌ عَلَاقُونَ» ما قرآن را بر تو فرو فرستادیم و به یقین آن را نگهدارنده ایم.
- ۱۳- قرآن کریم، ۱۷/۷۰.
- ۱۴- مثنوی ۲/۳۷۷۳.
- ۱۵- همان کتاب ۳/۳۲۹۱.
- ۱۶- همان کتاب ۳/۳۳۰۰.
- ۱۷- محمدبن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید یا مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، چاپ اول، بهار ۱۳۶۶، ص ۳۰۶.
- ۱۸- همان کتاب ص ۳۰۱.
- ۱۹- نظامی گنجه ای، معجز الاسرار یا تصحیح و تعلیقات دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات توس، چاپ اول، زمستان ۱۳۶۳ ص ۳۳.
- ۲۰- جامی- نورالدین عبدالرحمان، مثنوی هفت اورنگ، به تصحیح و مقدمه آقای مرتضی مدرس گیلانی، انتشارات کتابفروشی سعدی، چاپ دوم، تهران ص ۲.

- ۲۱- مثنوی ۲۹۸۶/۳ به بعد. ناظر بر آیه ۵۶ سوره ۵۱: «ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون» - جن و انس را نیافریدیم جز این که ما را به بکنایی بپرستند.
- ۲۲- مثنوی ۲۰۶۲/۳ ناظر بر مضمون حدیث: «اعدی عدوک نفسک الی بین جیبک» - دشمنتر دشمنان نفس خودی تو مت.
- ۲۳- مثنوی ۵۲۱/۴ به بعد: ناظر بر مضمونهای اشارات و احادیث تأییدی و تأکیدی است از جمله انسان = عالم صغیر و جهان = عالم کبیر. هدف غایی از ابتدا مورد نظر است «اول الفکر آخر العمل». احادیث نبوی «انا سید ولد آدم ولا فخر... آدم و من دونه تحت لوائی یوم القيامة ولا فخر... نحن الآخرون السابقون» و تمثیل شجره و میوه.
- ۲۴- قرآن کریم ۲۱/۵۹
- ۲۵- همدانی - من القضاة، تمهیدات، با مقدمه و تصحیح عقیق حسیران، کتابخانه منوچهری، چاپ دوم، تهران ص ۱۶۸.
- ۲۶- مطهرزاد الامور، صص ۱۱۸-۱۱۹.
- ۲۷- سنایی غزنوی، ابرالمجد مجدود بن آدم، حلیة الحقیقه و شریعة الطریقه، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹ ص ۶۳
- ۲۸- ناصر خسرو قبادیانی دیوان اشعار، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات مکتب گیل با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۵۷ صص ۱-۲
- ۲۹- همان کتاب صص ۹-۱۶۸.
- ۳۰- همان کتاب صص ۱۳۶.
- ۳۱- همان کتاب صص ۱۶۹-۱۷۰.
- ۳۲- همان کتاب صص ۱۴۱.
- ۳۳- مثنوی ۱۸۵۳/۳.
- ۳۴- قرآن کریم ۲۱/۶۹ تا ۲۳.
- ۳۵- قرآن کریم ۱/۱۷.
- ۳۶- قرآن کریم ۲۷/۸۹.

- ۳۷- تمهیدات، همان چاپ، صص ۷-۱۳۶.
- ۳۸- مثنوی، همان چاپ، ۴/۴۴۲ به بعد.
- ۳۹- اسرار التوحید، همان چاپ صص ۳۰۵. صورت قرآنی «نصراً عزیزاً» است.
- ۴۰- دیوان ناصر خسرو، همان چاپ، صص ۱۸۲.
- ۴۱- اسرار التوحید، صص ۳۰۵.
- ۴۲- همان جا.
- ۴۳- اسرار التوحید، صص ۲۲۹.
- ۴۴- انوری، حکیم ابوحدالدین محمد، دیوان، به کوشش سعید نفیسی، انتشارات مؤسسه پرورد، تهران ۱۳۳۷ صص ۳۶۹.
- ۴۵- خاقانی، افضل الدین بدیل بن علی، دیوان، به کوشش دکتر ضیاء الدین مسجدی انتشارات زوار، صص ۷۶.
- ۴۶- دیوان انوری، صص ۲ بخشهایی از آیات سوره القمر را گرفته و تضمین کرده است.
- ۴۷- دیوان خاقانی، صص ۴۰۲.
- ۴۸- مسعود سعد سلمان، دیوان، به تصحیح و اهتمام دکتر مهدی ثوریان، انتشارات کمال، اصفهان. ج ۱ صص ۲۲.
- ۴۹- دیوان ناصر خسرو، همان چاپ صص ۳۴۶.
- ۵۰- مثنوی، همان چاپ ۶/۴۶۶۸.
- ۵۱- همان کتاب ۳/۲۲۸۲.
- ۵۲- دیوان شمس، ۶/۱۱۱.
- ۵۳- تمهیدات، صص ۱۷۴.
- ۵۴- دیوان ناصر خسرو، صص ۱۸۷.
- ۵۵- فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث مثنوی، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم صص ۸۳.
- ۵۶- رازی، نجم الدین ابوبکر، هوصان العیاد، به اهتمام دکتر محمد امین ریاحی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵ صص ۲۲-۱۲۱ نیز تمهیدات صص ۶-۷ تفسیر حدیث

كَلِمِ النَّاسِ عَلَيَّ قَدْرَ عَقُولِهِمْ.

۵۷- مهروردی، شهاب‌الدین یحیی، شیخ اشراق، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، جلد سوم، به تصحیح و تحشیه و مقدمه دکتر سید حسین نصر، با مقدمه و تحلیل فرانسوی هنری کرین، انتشارات انجمن فلسفه، تهران ص ۳۱۴.

۵۸- نصرالله منشی، ابوالمعالی، کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی،

چاپ ششم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱، صص ۷-۳۳۶.

۵۹- ترکیب از نظامی عروضی در چهار مقاله ص ۳۶.

۶۰- خلدبار (عذاب) شان را سبک گرداناد.